



Cognitive Warfare Tactics in Premodern Era

Dr. Alireza Hamedi | **Yousef Mostajeran**

PhD Graduate in Military Thought, Supreme National Defense University. Theran. Iran. Email: ali.hamedi1358@gmail.com

Master's Graduate in History, University of Tehran. Tehran. Iran. (Corresponding Author). Email: Ymg21379@gmail.com

Article Info ABSTRACT

Article type:

Research

Article

Article history:

Received

June 04, 2026

Received in

revised form

Jul 19, 2026

Accepted

Aug 01, 2026

Published online

Aug 21, 2026

Keywords:

Cognitive

Warfare,

Psychological

Warfare,

Premodern Era

A review of the history of warfare up to the end of the nineteenth century shows that states and commanders, long before the advent of communication tools, resorted to various methods to influence the minds, perceptions, and behavior of their enemies, surrounding populations, and even their own forces.

Despite the proliferation of cognitive warfare literature in contemporary studies, the link between this literature and the longer history of methods of influencing perception and decision-making in premodern societies has been less comparative. Despite civilizational differences, these methods, in their general logic, show remarkable consistency in tactics that were based on power, deception, rumor-mongering, spectacle, calculated mercy, the destruction of internal trust, the use of symbols and rituals, the use of religion and legitimization, and the possession of historical information.

The present study, with a historical-analytical design and using thematic analysis, identifies and replicates historical examples related to influencing perception, decision-making, and behavior from historical sources. Drawing on examples from the Assyrian, Achaemenid, Greek, Roman, Chinese, Islamic, Byzantine, Mongol, Ottoman, and modern European worlds, the present paper shows how these methods have been employed in various forms. In this, the main difference between civilizations has been not in the methods, but in the political and primary language tools of implementation. From this perspective, the history of cognitive warfare up to the end of the nineteenth century can also be seen as a continuous history of influencing the mind and perception.

Cite this article: Cognitive Warfare Tactics in Premodern Era. *Quarterly Journal Of Cognitive Warfare Sciences and Technologies*, 56 (1), 1-20

DOI: <http://doi.org/10.22034/jcwst.2026.583355.1027>



Publisher: IRI Military Command and Staff University



تاکتیک‌های جنگ شناختی در دوران پیشامدرن

دکتر علیرضا حامدی^۱ | یوسف مستأجران^۲

۱- دانش‌آموخته دکترای اندیشه نظامی دانشگاه عالی دفاع ملی، تهران. ایمیل: ali.hamed1358@gmail.com

۲- دانش‌آموخته کارشناسی ارشد تاریخ، دانشگاه تهران، تهران. (مسئول نامه‌نگاری). ایمیل:

yvmg21379@gmail.com

اطلاعات مقاله چکیده

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی

تاریخچه مقاله:

تاریخ دریافت:

۱۴۰۵/۰۳/۱۴

تاریخ بازنگری:

۱۴۰۵/۰۴/۲۸

تاریخ پذیرش:

۱۴۰۵/۰۵/۱۰

تاریخ انتشار:

۱۴۰۵/۰۵/۳۰

کلیدواژه‌ها:

جنگ شناختی، جنگ

روانی، دوران

پیشامدرن

بررسی تاریخ جنگ‌ها تا پایان قرن نوزدهم نشان می‌دهد که دولت‌ها و فرماندهان، بسیار پیش‌تر از ظهور ابزارهای مدرن ارتباطی، به شیوه‌های گوناگون برای اثرگذاری بر ذهن، ادراک و محاسبه‌ی دشمن، جمعیت‌های پیرامونی و حتی نیروهای خودی متوسل می‌شده‌اند. باوجود گسترش ادبیات جنگ‌شناختی در مطالعات معاصر، پیوند میان این ادبیات و تاریخ طولانی‌تر شیوه‌های اثرگذاری بر ادراک و تصمیم‌گیری در جوامع پیشامدرن کمتر به‌صورت تطبیقی بررسی شده است. این روش‌ها، با وجود تفاوت‌های تمدنی، در منطق کلی خود از ثبات قابل‌توجهی برخوردار بوده‌اند و عمدتاً بر تاکتیک‌هایی چون بزرگ‌نمایی قدرت، فریب، هدایت شایعه، خشونت نمایشی، رحمت حساب‌شده، تخریب اعتماد درونی، استفاده از نمادها و آیین‌ها، بهره‌گیری از مذهب و مشروعیت و مهار حافظه‌ی تاریخی استوار بوده‌اند.

پژوهش حاضر با رویکردی تاریخی - تحلیلی و با استفاده از تحلیل مضمون، نمونه‌های تاریخی مرتبط با اثرگذاری بر ادراک، تصمیم‌گیری و رفتار را از میان منابع تاریخی و نظامی شناسایی و در قالب مضامین تکرارشونده مقایسه می‌کند. متن حاضر با تکیه بر نمونه‌هایی از جهان آشوری، هخامنشی، یونانی، رومی، چینی، اسلامی، بیزانسی، مغولی، عثمانی و اروپای جدید، نشان می‌دهد که چگونه این شیوه‌ها در قالب‌های گوناگون به کار گرفته شده‌اند.

در این چارچوب، تفاوت اصلی میان تمدن‌ها نه در اصل روش‌ها، بلکه در ابزارهای مادی، زبان سیاسی و مقیاس اجرا بوده است. از این منظر، تاریخ جنگ‌شناختی تا پایان قرن نوزدهم را می‌توان تاریخ پیوسته‌ی اثرگذاری بر ذهن و ادراک نیز دانست.

استناد: حامدی، علیرضا؛ مستأجران، یوسف؛ (۱۴۰۴). تاکتیک‌های جنگ‌شناختی در دوران پیشامدرن. فصلنامه علمی علوم و فناوری -

های جنگ شناختی، ۲ (۴)، ۲۰-.

DOI: <http://doi.org/10.22034/jcwst.2026.583355.1027>



ناشر: دانشگاه فرماندهی و ستاد ارتش جمهوری اسلامی ایران

مقدمه

مطالعه‌ی تاریخ جنگ‌ها اگر تنها به جابه‌جایی سپاه‌ها، شمار کشته‌ها، فتح شهرها و تغییر مرزها محدود بماند، بخش مهمی از واقعیت تاریخی را نادیده می‌گیرد. در پس هر رویارویی نظامی، مجموعه‌ای از اقدامات وجود داشته که هدف آن‌ها نه فقط نابودی توان مادی دشمن، بلکه شکل دادن به ادراک، ترس، امید، محاسبه و رفتار او بوده است. از همین رو، بسیاری از فرمانروایان و سرداران جهان پیشامدرن دریافته بودند که پیروزی پایدار، تنها در میدان نبرد به دست نمی‌آید، بلکه از طریق هدایت ذهن انسان‌ها، مدیریت روایت‌ها، کنترل نشانه‌ها و تنظیم فضای روانی نیز حاصل می‌شود. اهمیت این مسئله زمانی روشن‌تر می‌شود که می‌بینیم در تمدن‌های مختلف، باوجود تفاوت‌های فرهنگی، جغرافیایی و سازمانی، الگوهای نسبتاً مشابهی از این شیوه‌ها تکرار شده است. مقاله‌ی حاضر با تمرکز بر همین تداوم تاریخی، به‌جای ورود به تعریف‌های کلی و انتزاعی، به بررسی مصداق‌ها و تاکتیک‌های عینی در تاریخ می‌پردازد و می‌کوشد نشان دهد که تا پایان قرن نوزدهم، کنش بر ذهن و ادراک، یکی از پایه‌های ثابت منازعه و سلطه بوده است.

مقاله حاضر با تمرکز بر تداوم تاریخی شیوه‌های اثرگذاری بر ذهن و ادراک، به بررسی نمونه‌های تاریخی از تمدن‌های مختلف می‌پردازد. هدف پژوهش، اثبات این ادعا نیست که جوامع پیشامدرن از مفهوم مدرن «جنگ‌شناختی» آگاهی داشته‌اند؛ بلکه شناسایی و مقایسه‌ی تاکتیک‌هایی است که کارکرد آن‌ها، بر اساس شواهد تاریخی، به تغییر ادراک، تصمیم‌گیری یا رفتار بازیگران مربوط می‌شده است. از این منظر، مقاله می‌کوشد با کنار هم قرار دادن نمونه‌های پراکنده، الگوهای مشترک اثرگذاری شناختی در تاریخ جنگ را آشکار کند.

مرور پیشینه و مبانی نظری

مفهوم جنگ‌شناختی در ادبیات معاصر به مجموعه اقداماتی اطلاق می‌شود که باهدف اثرگذاری بر ادراک، باورها، فرایندهای تصمیم‌گیری و رفتار افراد یا جوامع صورت می‌گیرد. اگرچه اصطلاح «جنگ‌شناختی» محصول دهه‌های اخیر است، اما بسیاری از مؤلفه‌های آن در طول تاریخ وجود داشته‌اند. دولت‌ها، فرماندهان نظامی و نهادهای سیاسی در دوره‌های مختلف کوشیده‌اند از طریق فریب، شایعه، نمایش قدرت، مشروعیت‌سازی، نمادپردازی، تبلیغات، کنترل اطلاعات و مدیریت حافظه جمعی، رفتار دشمنان و جمعیت‌های تابع را تحت تأثیر قرار دهند. از این منظر، جنگ‌شناختی مدرن را می‌توان

امتداد تاریخی تلاش برای اثرگذاری بر ذهن انسان دانست؛ تلاشی که شکل و ابزار آن در طول زمان تغییر کرده اما منطق بنیادین آن ثابت مانده است.

در ادبیات نظری معاصر، جنگ‌شناختی معمولاً در پیوند با نظریه‌های قدرت نرم، عملیات اطلاعاتی، جنگ روانی و مدیریت ادراک بررسی می‌شود. پژوهشگران این حوزه بر این باورند که تصمیم‌گیری انسان در بسیاری از نمونه‌ها تحت تأثیر چارچوب‌های ذهنی، باورهای پیشین، هیجانات و روایت‌های اجتماعی قرار دارد. از همین رو، هرگونه اقدام برای دست‌کاری این عوامل می‌تواند بر رفتار فردی و جمعی تأثیر بگذارد. اگرچه این مباحث بیشتر در زمینه جنگ‌های قرن بیستم و بیست و یکم مطرح شده‌اند، اما بررسی تاریخی نشان می‌دهد که بسیاری از این سازوکارها در قالب‌های متفاوت در جوامع پیشامدرن نیز وجود داشته‌اند. از جمله این پژوهش‌ها کتاب جنگ‌شناختی، حمله به واقعیت و اندیشه اثر آلونسو است که محمدحسین قربانی زواره آن را به فارسی ترجمه کرده است. (برنال، ۱۴۰۲) پژوهش دیگر، کتاب جنگ‌شناختی اثر حسین بابایی است که انتشارات متخصصان اخیراً آن را منتشر کرده است (بابایی، ۱۴۰۴)؛ اما این پژوهش‌ها، صرفاً بر کارکردها و تاکتیک‌های جنگ‌شناختی معاصر در عصر ارتباطات تمرکز داشته‌اند و به وضعیت جنگ‌شناختی در گذشته نپرداخته‌اند.

در میان منابع کلاسیک، کتاب «هنر جنگ» منسوب به سون تزو را می‌توان یکی از قدیمی‌ترین آثار مرتبط با موضوع دانست (سمسار، ۱۳۹۷). سون تزو پیروزی بدون نبرد، فریب دشمن، گمراه کردن محاسبات حریف، استفاده از جاسوسان و بهره‌گیری از اطلاعات را از مهم‌ترین ابزارهای موفقیت نظامی می‌داند. هرچند او از اصطلاح جنگ‌شناختی استفاده نمی‌کند، اما بخش مهمی از توصیه‌های وی بر مدیریت ادراک و تصمیم‌گیری دشمن استوار است.

در حوزه مطالعات تاریخی، پژوهش‌های مربوط به آشور، هخامنشیان، روم و مغولان نیز به‌صورت غیرمستقیم به ابعاد شناختی جنگ پرداخته‌اند. پل کالینز در بررسی نقش برجسته‌ها و هنر رسمی آشوری نشان می‌دهد که نمایش خشونت، مجازات و قدرت شاهانه صرفاً جنبه تزئینی نداشته و ابزاری برای بازدارندگی و کنترل ذهنی دشمنان و جمعیت‌های تابع بوده است (کالینز، ۱۳۹۹). کاوه فرخ در مطالعات خود درباره هخامنشیان به اهمیت مشروعیت سیاسی، نمادهای سلطنتی و بازنمایی نظم شاهنشاهی اشاره می‌کند (فرخ، ۱۳۹۲). آثار مربوط به تاریخ روم نیز نشان می‌دهند که نمایش اقتدار

امپراتوری، تشریفات نظامی و کنترل روایت‌های رسمی، نقش مهمی در تثبیت اقتدار سیاسی و نظامی داشته‌اند. در متن مقاله‌ی حاضر، به‌طور مفصل به این منابع پرداخته خواهد شد.

مطالعات مربوط به امپراتوری مغول نیز سهم قابل‌توجهی در فهم ابعاد شناختی جنگ دارند. پژوهشگران این حوزه نشان داده‌اند که مغولان علاوه بر توان نظامی، از شهرت به خشونت، انتشار هدفمند اخبار، نمایش مجازات و ایجاد رعب سازمان‌یافته برای تسریع روند تسلیم شهرها استفاده می‌کردند. در این چارچوب، ترس نه پیامد ناخواسته جنگ، بلکه بخشی از راهبرد نظامی آنان بود. چند منبع در خصوص تاریخ مغولان نیز در بدنه اصلی پژوهش مورد بررسی دقیق و مفصل قرار خواهند گرفت.

در حوزه مطالعات بیزانس، پژوهشگران بر نقش دیپلماسی، جاسوسی، رشوه، نفوذ سیاسی و مدیریت روابط میان دولت‌ها تأکید کرده‌اند. آثار مربوط به سیاست خارجی بیزانس نشان می‌دهد که امپراتوران این دولت اغلب ترجیح می‌دادند از طریق دست‌کاری اتحادهای دشمن و بهره‌گیری از اختلافات داخلی رقبای خود، موازنه قدرت را تغییر دهند. چنین رویکردی را می‌توان نمونه‌ای از اثرگذاری شناختی بر محیط راهبردی دانست.

بررسی منابع فارسی نیز نشان می‌دهد که تاکنون پژوهش مستقلی با عنوان جنگ‌شناختی در دوران پیشامدرن منتشر نشده است. مطالعات موجود عمدتاً بر جنگ روانی، تبلیغات سیاسی، تاریخ نظامی یا تاریخ اندیشه سیاسی متمرکز هستند. از این‌رو، میان ادبیات جنگ‌شناختی معاصر و مطالعات تاریخ نظامی شکاف قابل‌توجهی وجود دارد. پژوهش حاضر می‌کوشد این خلأ را با بررسی نمونه‌های تاریخی از تمدن‌های مختلف و تحلیل آن‌ها در قالب مفاهیم جنگ‌شناختی پر کند.

مرور ادبیات پژوهش نشان می‌دهد که اگرچه اجزای مختلف جنگ‌شناختی در مطالعات تاریخی به‌صورت پراکنده بررسی شده‌اند، اما هنوز پژوهش جامعی که به شناسایی الگوهای مشترک اثرگذاری بر ذهن و ادراک در تمدن‌های پیشامدرن بپردازد، انجام نشده است. اهمیت پژوهش حاضر در آن است که با رویکردی تطبیقی و میان‌رشته‌ای، این عناصر پراکنده را در چارچوب واحدی گردآوری و تحلیل می‌کند.

در اینجا باید میان «مفهوم» و «کارکرد» تمایز گذاشت. جنگ‌شناختی به‌عنوان یک اصطلاح و حوزه مطالعاتی، محصول ادبیات معاصر است و نمی‌توان آن را بدون تعدیل نظری به بازیگران تاریخی نسبت داد؛ بنابراین، در این پژوهش از کاربرد این مفهوم به‌عنوان

یک برجسب تاریخی خودآگاه پرهیز می‌شود. منظور از تحلیل شناختی نمونه‌های تاریخی، بررسی کارکرد برخی کنش‌ها در زمینه اثرگذاری بر ادراک، ارزیابی موقعیت، تصمیم‌گیری و رفتار است. به بیان دیگر، مقاله حاضر در پی آن نیست که فرماندهان پیشامدرن را «عاملان جنگ‌شناختی» به معنای مدرن معرفی کند؛ بلکه می‌پرسد آیا می‌توان در رفتارهای تاریخی آنان سازوکارهایی را شناسایی کرد که از منظر ادبیات معاصر، دارای کارکرد شناختی بوده‌اند.

روش‌شناسی

پژوهش حاضر از نوع مطالعات تاریخی - تحلیلی و با رویکرد کیفی انجام شده است. داده‌های پژوهش به شیوه کتابخانه‌ای و اسنادی گردآوری شده‌اند. منابع مورد استفاده شامل متون تاریخی، آثار نظامی کلاسیک، پژوهش‌های تاریخی و مطالعات معاصر مرتبط با جنگ‌شناختی، جنگ روانی و اثرگذاری بر ادراک بوده است.

انتخاب نمونه‌های تاریخی بر اساس ارتباط آن‌ها با یکی از سه حوزه اصلی صورت گرفت: نخست، اقداماتی که بر ادراک بازیگر از قدرت، نیت یا وضعیت نظامی اثر می‌گذاشتند؛ دوم، اقداماتی که بر تصمیم‌گیری و محاسبه هزینه و فایده اثر داشتند؛ و سوم، اقداماتی که رفتار جمعی، روحیه یا مشروعیت سیاسی و نظامی را هدف قرار می‌دادند. نمونه‌هایی که صرفاً دارای اهمیت نظامی یا عملیاتی بودند، اما شواهدی از کارکرد ارتباطی یا ادراکی آن‌ها وجود نداشت، در کانون تحلیل قرار نگرفتند.

تحلیل داده‌ها در سه مرحله انجام شد. در مرحله نخست، نمونه‌های تاریخی مرتبط با اثرگذاری بر ادراک، تصمیم‌گیری و رفتار شناسایی و در قالب کدهای اولیه ثبت شدند. در مرحله دوم، کدهای مشابه بر اساس کارکرد مشترک آن‌ها در گروه‌های مفهومی قرار گرفتند. برای مثال، نمونه‌های مرتبط با نمایش قدرت، بزرگنمایی تعداد نیرو و ایجاد تصور شکست‌ناپذیری در یک دسته تحلیلی قرار گرفتند. در مرحله سوم، مضامین اصلی از طریق مقایسه میان نمونه‌های متعلق به تمدن‌ها و دوره‌های مختلف استخراج شدند.

حاصل این فرایند، شناسایی مجموعه‌ای از مضامین اصلی شامل بزرگنمایی قدرت، فریب عملیاتی، مدیریت خبر و شایعه، خشونت نمایشی، رحمت حساب‌شده، فرسایش اعتماد درونی، استفاده از نمادها و آیین‌ها، مشروعیت‌سازی و مدیریت حافظه تاریخی بود. در تحلیل هر مضمون، تلاش شد میان داده تاریخی، یعنی آنچه در منابع درباره یک رویداد

یا رفتار گزارش شده و تفسیر تحلیلی پژوهشگر، یعنی توضیح کارکرد احتمالی آن رفتار در سطح ادراک و تصمیم‌گیری، تمایز گذاشته شود.

برای افزایش اعتبار تحلیل، نمونه‌ها به صورت تطبیقی و با استفاده از منابع متعلق به تمدن‌ها و دوره‌های مختلف بررسی شدند. در این مقایسه، تکرار یک تاکتیک به تنهایی برای شناسایی یک الگوی مشترک کافی تلقی نشد؛ بلکه شباهت در کارکرد و سازوکار اثرگذاری نیز مورد توجه قرار گرفت؛ بنابراین، هدف پژوهش بازسازی جامع تاریخ جنگ‌شناختی یا ارائه فهرستی از همه نمونه‌های تاریخی نیست، بلکه شناسایی الگوهای تکرارشونده اثرگذاری بر ذهن، ادراک و محاسبه بازیگران انسانی است.

چارچوب تحلیلی این پژوهش بر رابطه سه سطحی میان تاکتیک، سازوکار شناختی و پیامد استوار است. در این چارچوب، «تاکتیک» به کنش یا ابزار تاریخی مورد استفاده بازیگر اشاره دارد؛ «سازوکار شناختی» به فرایندی مربوط می‌شود که از طریق آن، ادراک، ارزیابی یا تصمیم‌گیری مخاطب تحت تأثیر قرار می‌گیرد؛ و «پیامد» به تغییر احتمالی در رفتار سیاسی یا نظامی اشاره دارد. بر این اساس، هر نمونه تاریخی در قالب رابطه «تاکتیک، سازوکار اثرگذاری بر ادراک یا تصمیم، پیامد سیاسی/نظامی» تحلیل می‌شود.

تجزیه و تحلیل داده‌ها

نمایش قدرت، فریب و مهندسی ترس و تسلیم

در جوامع پیشامدرن، هر جا فرماندهان و دولت‌ها کوشیده‌اند پیش از درگیری، در حین نبرد، یا پس از آن، ذهن حریف و جمعیت‌های پیرامون را شکل بدهند، مجموعه‌ای از روش‌های نسبتاً پایدار دیده می‌شود: بزرگ‌نمایی عدد و قدرت، پنهان‌کاری و فریب، صحنه‌آرایی هراس، تولید مشروعیت، شکستن اعتماد درونی دشمن، هدایت شایعه، نمایش حساب‌شده‌ی رحمت یا قساوت و استفاده از نمادها، آیین‌ها و متون برای مهار ادراک. اگر تا پایان قرن نوزدهم به این تاریخ نگاه کنیم، تفاوت اصلی میان تمدن‌ها کمتر در اصل این روش‌ها و بیشتر در ابزارهای مادی، زبان سیاسی و مقیاس اجراست. آنچه از منابع یونانی، رومی، ایرانی، چینی، عربی، بیزانسی، مغولی، اروپای لاتینی، عثمانی و سپس دولت‌های مدرن اولیه به دست می‌آید، نشان می‌دهد که کنش بر ذهن و محاسبه‌ی انسان‌ها در شمار قابل توجهی از نمونه‌ها با زمان‌بندی، نمایش، خبر و سوءاستفاده از پیش‌فرض‌های فرهنگی پیوند داشته است. از این رو، اگر بخواهیم گذشته را دقیق ببینیم، بهتر است به جای تعریف‌های انتزاعی، به تاکتیک‌ها و مصداق‌های تاریخی آن‌ها نگاه کنیم.

در این نمونه‌ها، تاکتیک مشترک را می‌توان «دست‌کاری برآورد قدرت» دانست. سازوکار شناختی این تاکتیک، ایجاد فاصله میان قدرت واقعی و قدرت ادراک‌شده است؛ به‌گونه‌ای که مخاطب بر اساس تصویری بزرگ‌نمایی‌شده از توان رقیب تصمیم بگیرد. پیامد مورد انتظار چنین سازوکاری، افزایش هزینه ادراک‌شده مقاومت و کاهش تمایل به ورود به درگیری مستقیم است.

یکی از کهن‌ترین و ماندگارترین تاکتیک‌ها، دست‌کاری ادراک عدد و مقیاس نیرو بوده است. در شرق باستان، کتیبه‌های شاهان آشوری و سپس هخامنشی، تنها گزارش فتح نبودند؛ آن‌ها درعین‌حال الگویی از بازنمایی قدرت برای دشمنان بالقوه می‌ساختند. در کتیبه‌های آشوری، شاه نه فقط پیروز، بلکه خردکننده‌ی قاطع همه‌ی شورش‌ها نشان داده می‌شود؛ شمار کشته‌ها، غنائم و اسیران غالباً در قالبی بیان می‌شود که هدفش بیش از ثبت عینی، القای بی‌ثمری مقاومت است. (کالینز، ۱۳۹۹. صص. ۱۵ - ۳۵) این شیوه در سنگ‌نگاره‌های هخامنشی نیز صورت نرم‌تری می‌یابد: نظم صفوف هدیه‌آوران، آرامش پادشاه و بازنمایی سلسله‌مراتب امپراتوری در تخت جمشید، پیامی روشن برای هر بیننده‌ی داخلی و خارجی داشت: قدرت مرکزی آن‌قدر باثبات و فراگیر است که تنوع قومی را بی‌اضطراب در قالب نظم شاهی جذب کرده است. در چین دولت‌های متخاصم، متون نظامی ازجمله سنت منسوب به سون‌تزو بارها توصیه می‌کنند که دشمن باید در برآورد نیرو، قصد و آرایش، دچار خطا شود؛ وقتی نزدیکی، دور بنما و وقتی دوری، نزدیک بنما. این فرمول مشهور صرفاً یک توصیه‌ی میدانی نبود، بلکه اساس نمایش محاسبه‌شده‌ی قابلیت‌ها را نشان می‌داد. در روایت‌های چینی از سده‌های بعد، از افروختن آتش‌های فراوان، بلند کردن گردوغبار مصنوعی، جابه‌جایی پرچم‌ها و تغییر مکرر طبل‌ها و آواها برای بزرگ جلوه دادن سپاه یاد می‌شود. (سون‌تزو، ۱۳۹۷. صص. ۳۷۱ - ۳۸۳) در جهان مدیترانه نیز همین تاکتیک رایج بود. گزنفون و دیگر نویسندگان یونانی نشان می‌دهند که چگونه فرماندهان می‌کوشیدند با صف‌آرایی عریض‌تر، جلوه‌ی بصری پرشمار بودن بسازند. (گزنفون، ۱۳۸۷. صص. ۵۳۶ - ۵۵۰) رومیان که سخت به انضباط و جلوه‌ی لشکر اهمیت می‌دادند، از این امر آگاه بودند که یک ستون منظم، در نگاه ناظری بیرونی، بزرگ‌تر و باثبات‌تر از گروه‌های پراکنده به نظر می‌رسد. (امی، پیتز. ۱۳۶۰. صص. ۱۴ - ۱۷) بعدها در اروپای قرون وسطی و اوایل دوران جدید، تکرار حرکت واحدها از برابر ناظران، برافراشتن شمار زیاد درفش‌ها، یا کشاندن دسته‌های غیر رزمی به‌گونه‌ای که مانند نیروی

کمکی به نظر آیند، برای همین منظور به کار می‌رفت. در سراسر این تاریخ، اصل یکسان است: شکست دشمن غالباً از همان لحظه آغاز می‌شود که او هزینه و احتمال پیروزی را بیش از واقع برآورد کند.

تاکتیک دوم، بهره‌گیری از آوازه، شایعه و خبر هدایت‌شده برای پیشاپیش‌سازی ترس یا تسلیم بود. در این حوزه، آنچه مهم است نه صرف انتشار خبر، بلکه اعتبار منبع، سرعت گردش و تناسب خبر با باورهای از پیش موجود است. آشوریان این را خوب می‌فهمیدند: گزارش‌های بی‌رحمی آنان، خواه در همه‌ی جزئیات دقیق بوده باشد یا نه بخشی از سازوکار بازدارندگی بود. وقتی شهری می‌شنید که شهر شورشی دیگری ویران و نخبگانش به دار آویخته شده‌اند، ذهنیت نخبگان محلی پیش از رسیدن سپاه تغییر می‌کرد. (کالینز، ۱۳۹۹، صص. ۱۵ - ۳۵) این الگو را امپراتوری مغول به شکلی بسیار مؤثرتر و در مقیاسی اوراسیایی به کار بست. در یورش‌های چنگیز خان و جانشینانش، خبر قتل‌عام چند شهر نخست، کارکردی فراتر از انتقام داشت: این اخبار از راه کاروان‌ها، پناهندگان، اسیران رهاشده و واسطه‌های محلی پخش می‌شد تا شهرهای بعدی میان مقاومت و تسلیم، محاسبه‌ای تازه انجام دهند. مغولان به‌خوبی می‌دانستند که اگر یک شهر بی‌جنگ تسلیم شود و سالم بماند و شهر دیگر در اثر مقاومت نابود شود، همین تفاوت رفتاری خود به زبانی برای اداره‌ی ادراک تبدیل می‌شود. (هال، ۱۳۹۲، صص. ۱۴۶ - ۱۷۸) در جهان اسلامی نیز فرمان‌نامه‌ها و امان‌نامه‌ها، در کنار اخبار فتوحات، بخشی از این مهندسی محاسبه بودند. در فتح‌های نخستین مسلمانان، نامه‌نگاری با شهرها و نخبگان محلی و بازگویی سرنوشت کسانی که صلح را پذیرفته یا رد کرده بودند، صرفاً امر اداری نبود؛ این کار انتخاب‌ها را در چارچوبی ذهنی قرار می‌داد که در آن تسلیم یا عقد ذمه، عقلانی‌تر از نبرد نامطمئن جلوه کند. در اروپای سده‌های میانه، آوازه‌ی برخی فرمانروایان عملاً پیشاپیش سپاه آنان می‌جنگید. هنگامی که نام ریچارد شیردل یا بعدتر ادوارد سوم با رشادت، خشونت یا پیروزی‌های پیاپی همراه می‌شد، این شهرت به محاسبه‌ی دشمن راه می‌یافت. (بیئل، ۱۳۸۵، فصل ۷) در سده‌های هجدهم و نوزدهم، با رشد روزنامه‌ها و شبکه‌های پستی، دولت‌ها به‌طور فعال‌تری این منطق را به کار بردند: بولتن‌های جنگی ناپلئون که پیروزی‌ها را با زبانی برق‌آسا و شکست‌ها را با حذف یا بازقالب‌بندی عرضه می‌کردند، نمونه‌ی کامل استفاده از خبر برای شکل‌دادن به ادراک هم‌زمان جبهه، پایتخت و اروپا بود. اینجا دیگر تاکتیک کهن شایعه با ابزارهای نوین‌تر چاپ و بوروکراسی پیوند خورد، اما منطق آن

تغییری نکرد: مردم و دشمنان نه بر مبنای واقعیت خام، بلکه بر اساس نسخه‌ی معتبر و در گردش واقعیت تصمیم می‌گیرند. (Kumin, 2018. Pp. 239 – 248)

بنابراین، شایعه و خبر در این نمونه‌ها صرفاً ابزار انتقال اطلاعات نبودند. کارکرد اصلی آن‌ها تغییر محیط شناختی تصمیم‌گیری بود؛ یعنی مخاطب پیش از مواجهه مستقیم با نیروی نظامی، بر اساس اطلاعاتی ناقص اما به نظر معتبر، وضعیت خود را ارزیابی می‌کرد. در اینجا، تاکتیک انتشار خبر از طریق تغییر ادراک از هزینه مقاومت، به افزایش احتمال تسلیم یا تغییر رفتار سیاسی منجر می‌شد.

فریب عملیاتی و نمایش قصد کاذب، شاید پایدارترین تاکتیک میدان نبرد باشد. تاریخ باستان تا قرن نوزدهم پر است از مواردی که پیروزی نه از غلبه‌ی مستقیم، بلکه از واداشتن دشمن به خوانش نادرست نشانه‌ها حاصل شد. در روایت یونانی جنگ تروا، اسب چوبی، صرف نظر از لایه‌های اسطوره‌ای، صورت کلاسیک نفوذ از راه بهره‌برداری از غرور، خستگی و تفسیر غلط از نیت دشمن است. در جنگ‌های ایران و یونان و سپس در منازعات هلنیستی، تظاهر به عقب‌نشینی یا پنهان کردن بخشی از نیرو برای ضربه‌ی ناگهانی بارها دیده می‌شود. هانیبال در ترزیمن و کانه فقط از مهارت تاکتیکی بهره نگرفت؛ او فهمید که چگونه رومیان را در الگویی از تعقیب یا فشار قرار دهد که در آن خود میل آنان به نبرد قاطع، علیه‌شان عمل کند. (میلز، ۱۳۹۰. فصل ۵) در تاریخ چین، روایت «دژ خالی» که به ژوگه لیانگ نسبت داده شده، حتی اگر در جزئیات تاریخی مورد بحث باشد، به خوبی نشان می‌دهد که گذشتگان چه اندازه به بازی با انتظارات ذهنی فرماندهی مقابل توجه داشته‌اند: نشان دادن آرامش نامعمول در وضعیت ضعف، حریف را به این نتیجه می‌رساند که حتماً دام پنهانی در کار است. در جهان ترکان کوچ‌رو و سپس ترک-مغولان، عقب‌نشینی ساختگی به اوج کارآیی رسید. هون‌ها، ترک‌ها، سلجوقیان و مغولان بارها نشان دادند که وانمود کردن به گریز، دشمن کم انضباط یا بیش‌ازحد مطمئن را از آرایشش بیرون می‌کشد. (هاروی، ۱۳۹۰. فصل ۷) نبرد ملازگرد در ۱۰۷۱ که در آن نیروهای آلپ ارسلان با مانور، تیراندازی سواره و فرسودن روانی سپاه بیزانس عمل کردند، فقط حاصل توان رزمی نبود؛ بخش مهمی از آن از واداشتن حریف به خواندن غلط صحنه و ورود به تعقیبی فرساینده ناشی شد. مغولان این هنر را با سامانه‌ی اطلاعاتی و انضباطی خود ترکیب کردند؛ حملات سخت، عقب‌نشینی‌های طولانی و بازگشت ناگهانی، بارها ارتش‌های روس، خوارزمشاهی، مجار و دیگران را از توازن خارج کرد. در دوره‌های متأخرتر، فریب

عملیاتی در مقیاس دولتی نیز دیده می‌شود: از شایعات هدف حرکت ارتش‌ها در جنگ‌های لویی چهاردهم تا پوشاندن مقصد یورش‌ها در لشکرکشی‌های ناپلئونی. در همه‌ی این موارد، اصل بر این است که انسان‌ها نشانه‌ها را بر اساس انتظارات پیشین تفسیر می‌کنند؛ پس اگر بتوان انتظار را دست‌کاری کرد، نیازی نیست همیشه نیرو را در نقطه‌ی اصلی بیشتر داشت.

وجه مشترک نمونه‌های فوق، بهره‌گیری از انتظارات پیشین مخاطب است. فریب زمانی کارآمد می‌شود که حریف نشانه‌ها را در چارچوبی از پیش موجود تفسیر کند و بازیگر نظامی بتواند همین چارچوب را علیه او به کار گیرد. از این منظر، تاکتیک فریب عملیاتی از طریق تولید تفسیر نادرست از وضعیت، محاسبه و تصمیم دشمن را تغییر می‌دهد.

صحنه‌آرایی هراس از طریق خشونت نمایشی، تاکتیکی است که در اغلب امپراتوری‌های بزرگ دیده می‌شود، اما فهم آن مستلزم دقت است، زیرا هدف آن همیشه قتل بیشتر نیست، بلکه تنظیم رفتار دیگران از راه انتخاب حساب‌شده‌ی قربانی و نمایش است. آشوریان نمونه‌ی آغازین و عریان این روش‌اند. نقش برجسته‌های کاخ‌ها که در آن‌ها پوست کندن، میخ‌کوب کردن و انباشت سرها به تصویر آمده، برای لذت بصری صرف ساخته نشده بود؛ این تصاویر حافظه‌ی سیاسی تولید می‌کردند. (کالینز، ۱۳۹۹، صص. ۱۵ - ۳۵) در منابع هخامنشی، برعکس، خشونت کمتر به شکل تصویری عریان عرضه می‌شود، اما سرکوب شورشیان در کتیبه‌ی بیستون با زبانی سامان‌مند و تکراری نقل می‌شود تا هم مشروعیت سرکوب را تثبیت کند و هم سرنوشت مدعیان دروغین را درس‌آموز سازد. در سده‌های میانه، صلیبیان و مخالفانشان نیز از خشونت نمایشی بهره بردند. پس از فتح اورشلیم در ۱۰۹۹، روایات کشتار، چه با اغراق و چه بی آن، در هر دو سو به حافظه‌ی جمعی راه یافت و خود به ابزار بسیج و هراس بدل شد. مغولان در این زمینه استاد بودند: قتل عام هدفمند برخی شهرها با رها کردن عمدی اندکی از جان‌به‌دربردگان، راهی برای تضمین گردش خبر بود. (هال، ۱۳۹۲، صص. ۱۴۶ - ۱۷۸) تیمور نیز در اواخر قرن چهاردهم، با ساختن مناره‌های سر در شهرهای مغلوب، نه صرفاً وحشت آنی بلکه نشانه‌ای دیداری از بی‌نتیجگی ترمز می‌ساخت. در هند دوره‌ی مغولی تیموری، بابر در خاطراتش بارها از استفاده‌ی حساب‌شده از نمایش اقتدار و کیفر سخن می‌گوید. در اروپا نیز، به‌ویژه در جنگ‌های مذهبی و شورش‌های داخلی، نمایش بدن مجازات‌شدگان بر دروازه‌ها و میادین به همین کارکرد وابسته بود. سرهای شورشیان بر پل لندن، یا بدن‌های مثله‌شده‌ی

راهزنان و یاغان در جاده‌ها، نه بقایای مجازات بلکه پیام‌هایی پایدار برای عبورکنندگان بود. آنچه در همه‌ی این نمونه‌ها مشترک است، تبدیل مجازات به زبان عمومی و قابل فهم است؛ زبانی که با کمترین واژه، احتمال سرپیچی را در ذهن ناظر بازنویسی می‌کند. (فوکو، ۱۴۰۱. فصل ۱)

در اینجا، خشونت و رحمت را نباید دو سیاست کاملاً متضاد تلقی کرد؛ هر دو می‌توانند در تنظیم محاسبه مخاطب به کار روند. خشونت نمایشی هزینه مقاومت را در ذهن افزایش می‌دهد، درحالی‌که رحمت حساب‌شده هزینه ادراک‌شده تسلیم را کاهش می‌دهد؛ بنابراین، سازوکار مشترک آن‌ها مدیریت دامنه انتخاب‌های ادراک‌شده مخاطب است. اما تاریخ فقط از هراس نمایشی تشکیل نشده است؛ نمایش رحمت و امان نیز خود تاکتیکی قدرتمند بوده است. فرمانروایان دریافته بودند که اگر تنها چهره‌ی آنان قساوت باشد، دشمنان تا آخرین نفس می‌جنگند؛ از این‌رو باید پنجره‌ای باورپذیر برای نجات نیز گشوده می‌شد. کورش بزرگ در سنت‌های بعدی، چه در بازنمایی بابلی و چه در حافظه‌های متأخر، با تصویر «آزادکننده» و بازگرداننده‌ی خدایان و مردمان به معابد و سرزمین‌هایشان شناخته شد. فارغ از لایه‌های ایدئولوژیک، این خود نمونه‌ای از فهم دقیق روان‌شناسی فتح است: اگر فرمانروای جدید به جای ویرانگر نظم مقدس، احیاکننده‌ی آن معرفی شود، انتقال قدرت آسان‌تر می‌شود. در فتوحات اسلامی، سیاست امان، صلح و حفظ بخشی از نخبگان محلی، در کنار اخذ جزیه و خراج، به شکل مکرر به کار رفت. این الگو موجب می‌شد شهرها بدانند که میان سرنوشت مقاوم شکست‌خورده و مطیع مذاکره‌کننده تفاوتی واقعی وجود دارد. صلاح‌الدین ایوبی پس از بازپس‌گیری اورشلیم در ۱۱۸۷، برخلاف یاد خونین ۱۰۹۹، امکان فدیه (پرداخت پول در ازای امان گرفتن از دشمن) و خروج را فراهم کرد؛ همین تفاوت نه‌فقط وجهه‌ی شخصی او را ساخت، بلکه در منازعات گسترده‌تر جهان مدیترانه‌ای، تصویری از پادشاه عادل و مهارکننده‌ی خشم ایجاد کرد که خود سرمایه‌ای سیاسی بود. (بیئل، ۱۳۸۵. فصل ۶) عثمانیان نیز در بسیاری از فتوحات بالکان و آناتولی، با حفظ بخشی از نخبگان محلی، امان دادن و استفاده از سازوکارهای مالیاتی آشنا، به مردم می‌فهماندند که قبول حاکمیت جدید لزوماً به نابودی نظم زندگی‌شان نمی‌انجامد. این همان سوی دیگر هراس است: اگر ترس، هزینه‌ی مقاومت را بالا می‌برد، رحمت حساب‌شده، هزینه‌ی تسلیم را پایین می‌آورد. فرمانروایی که بتواند

هر دو را به‌صورت قابل پیش‌بینی و باورپذیر به کار ببرد، عملاً در ذهن دشمن مسیر تصمیم‌گیری را هدایت می‌کند.

نفوذ در ادراک جمعی و فرسایش اعتماد دشمن

شکستن اعتماد درونی دشمن، از راه نفوذ، جاسوسی، نامه‌نگاری محرمانه و خریدن وفاداری‌ها، یکی دیگر از تاکتیک‌های بسیار قدیمی است. در متون چینی، نقش جاسوسان و عوامل دوگانه نه در حاشیه، بلکه در متن پیروزی قرار دارد. سنت منسوب به سون تزو پنج گونه جاسوس را از هم تفکیک می‌کند و تصریح می‌کند که بهره‌گیری از آن‌ها برای فهمیدن قصد دشمن و گمراه کردن او ضروری است. این فقط اطلاعات‌گیری نیست؛ مهم‌تر آن است که دشمن به اطرافیان خود بدگمان شود. (سمسار، ۱۳۹۷). استفاده از مأموران مخفی) در امپراتوری هخامنشی و سپس در دستگاه‌های هلنیستی و رومی، نامه‌های محرمانه، فرستادگان و تطمیع فرماندهان محلی نقش بزرگی در تغییر موازنه داشت. نمونه‌های رومی از خریدن قبایل مرزی یا تشویق مدعیان رقیب در قلمروهای همسایه فراوان است. بیزانس در این کار به مهارت شهرت یافت. امپراتوران بیزانسی که اغلب با دشمنانی چندگانه روبه‌رو بودند، به‌جای اتکای صرف بر نبرد مستقیم، از رشوه، لقب، ازدواج، هدایا و تحریک رقبا استفاده می‌کردند تا اتحادهای دشمن را فرسوده سازند. کتاب «درباره‌ی اداره‌ی امپراتوری» منسوب به کنستانتین هفتم به‌خوبی نشان می‌دهد که چگونه شناخت حساسیت‌های اقوام همسایه و بازی دادن آنان در برابر یکدیگر، ابزار بقا بود. (کوریک، ۱۳۹۲. فصل ۱) در جهان اسلامی، از خلافت عباسی تا سلجوقیان و ممالیک، مکاتبه با امیران ناراضی، وعده‌ی منصب و دامن زدن به کینه‌های شخصی، بخشی از فنون جنگ بود. در اروپا، به‌ویژه از قرن پانزدهم به بعد که دیپلماسی مقیم رواج یافت، سفارت‌خانه‌ها عملاً به مراکز گردآوری خبر و اثرگذاری بر جناح‌های درباری بدل شدند. ونیز، فرانسه، هابسبورگ‌ها و انگلستان پیوسته می‌کوشیدند با پول، وعده یا افشاگری، محیط تصمیم‌گیری دشمن را آلوده سازند. در جنگ‌های جانشینی و شورش‌ها، شایعه‌ی خیانت یک فرمانده یا تردید در وفاداری واحدی خاص، گاه پیش از هر ضربه‌ای، ارتش را از درون توخالی می‌کرد. تاکتیک اصلی در اینجا نه صرفاً خریدن یک نفر، بلکه تخریب اعتماد متقابل در شبکه‌ای از انسان‌هاست؛ وقتی افراد ندانند چه کسی تا آخر خواهد ایستاد، ظرفیت اقدام جمعی به‌سرعت فرو می‌ریزد.

تفاوت این تاکتیک با فریب مستقیم در آن است که هدف آن الزاماً تولید یک باور مشخص نیست، بلکه کاهش اعتماد به شبکه تصمیم‌گیری دشمن است. هنگامی که افراد نسبت به وفاداری یا نیت یکدیگر دچار تردید شوند، ظرفیت اقدام جمعی کاهش می‌یابد. از این رو، تاکتیک نفوذ و تحریک شکاف‌های داخلی از مسیر فرسایش اعتماد، به تضعیف تصمیم‌گیری جمعی منجر می‌شود.

استفاده از نمادها، پرچم‌ها، موسیقی، جامه و آیین برای اثرگذاری بر ادراک، از آن دسته روش‌هایی است که در منابع نظامی کمتر از فریب و جاسوسی در کانون قرار می‌گیرد، اما در عمل پیوسته حضور دارد. ارتش‌ها پیش از نبرد باید نه فقط حرکت، بلکه «معنا» تولید می‌کردند. در ایران باستان، شکوه درفش‌ها و سامان تشریفات، بخشی از اقتدار شاهی بود. درفش کاویانی در سنت ایرانی صرفاً نشانه‌ی تشخیص نبود؛ حامل حافظه و مشروعیت بود. (متین، ۱۳۹۹. صص. ۲۵ - ۳۴) در روم، عقاب لژیون‌ها جایگاهی تقریباً مقدس داشت؛ از دست دادن آن فقط خسارت مادی نبود، بلکه ضربه‌ای روانی و حیثیتی به کل واحد و گاه به دولت تلقی می‌شد. بازیابی عقاب‌های از دست رفته می‌توانست به رویدادی بزرگ در سیاست افتخار بدل شود. (ماتیشاک، ۱۳۹۴. فصل ۲) در جهان اسلام، بیرق‌ها، کتیبه‌های قرآنی، تکبیرهای دسته‌جمعی و تشریفات ورود سپاه به شهر، به‌ویژه در دوران‌های سلجوقی، مملوکی و عثمانی، برای ساختن تجربه‌ای حسی از قدرت و اطمینان به کار می‌رفت. ارتش‌ها در استفاده از موسیقی نظامی، به‌خصوص دسته‌های مهتر، شهرت فراوان داشتند. صدای طبل‌ها و کرناها، هم نیروهای خودی را در حالتی از عزم و هویت مشترک نگاه می‌داشت و هم برای ناظران بیرونی، سیمای دولتی منظم و هراس‌انگیز می‌ساخت. در اروپا نیز از قرون وسطی تا عصر ناپلئون، یونیفرم‌ها، نشان‌ها، رژه‌ها و تشریفات سوگند، نه صرفاً آرایشی، بلکه ابزاری برای تبدیل جماعتی ناهمگون به بدنه‌ای دارای حافظه‌ی مشترک بودند. فرماندهان فهمیده بودند که انسان‌ها بیشتر به نشانه‌های آشنا و صورت‌های باقاعده اعتماد می‌کنند؛ پس هرچه جلوه‌ی نظم، قاعده و تداوم بیشتر باشد، آمادگی برای فرمان‌بری و امید به پیروزی نیز افزایش می‌یابد.

سازوکار این دسته از تاکتیک‌ها را می‌توان «معنادار کردن قدرت» دانست. نماد و آیین، قدرت مادی را در قالب نشانه‌هایی آشنا و قابل تفسیر عرضه می‌کنند و از این طریق، ادراک مخاطب از نظم، مشروعیت و انسجام را شکل می‌دهند؛ بنابراین، اثر آن‌ها صرفاً

روانی به معنای ایجاد هیجان نیست، بلکه به بازتعریف معنای قدرت در ذهن مخاطب مربوط می‌شود.

پیش‌گویی‌ها، نشانه‌های آسمانی، طالع‌بینی و تفسیر فال‌ها در جهان پیشامدرن فقط باوری خرافی در حاشیه‌ی جنگ نبود، بلکه بارها به ابزاری برای جهت‌دهی به تصمیم و روحیه بدل شد. در یونان و روم باستان، پیش از نبرد اغلب به اوراکل‌ها، قربانی‌ها و نشانه‌ها رجوع می‌شد. (ناردو، ۱۳۸۹، فصل ۷: ویرانگر سازنده) فرماندهان زیرک می‌توانستند از این فضا بهره ببرند: یا نشانه‌های مساعد را برجسته کنند و بدین‌سان نیروها را مصمم سازند، یا نشانه‌های نامساعد را پنهان یا بازتفسیر کنند. در چین «فرمان آسمان» مفهومی صرفاً فلسفی نبود؛ شکست‌ها، بلایای طبیعی و شایعات آخرالزمانی می‌توانستند علیه مشروعیت دودمان به کار روند. (هال، ۱۳۸۷، فصل دو) شورش‌های بزرگ، از زرد عمامه‌ها گرفته تا شورش‌های متأخرتر، اغلب با زبان نشانه‌های آسمانی و فرارسیدن نظم تازه سخن می‌گفتند؛ این زبان به مردم امکان می‌داد رنج روزمره را در طرحی بزرگ‌تر بفهمند و عمل جمعی را موجه ببینند. در جهان اسلامی و مسیحی نیز رؤیاها، کرامات، پیش‌گویی‌ها و نشانه‌ها در بسیج نیروها جایگاه داشت. کافی بود گفته شود که پرچم فلان قدیس یا اثر فلان امام موجب یاری الهی خواهد شد تا نسبت خطر و امید در ذهن رزمندگان دگرگون شود. در نبردهایی که توازن مادی نامطمئن بود، باور به همراهی نیروهای فرا انسانی می‌توانست کاستی‌های دنیوی را در ادراک جبران کند. به‌ویژه در جنگ‌های مذهبی اروپا، از اصلاح دینی تا جنگ سی‌ساله، هر دو سو پیروزی و شکست را در زبان داوری الهی می‌فهمیدند؛ از این‌رو اعلامیه‌ها و موعظه‌ها می‌کوشیدند تفسیر درست رخدادها را تثبیت کنند تا روحیه‌ی پیروان فرو نریزد. این تاکتیک زمانی مؤثرتر بود که بر سنت تفسیری جافتاده سوار می‌شد، نه آن‌گاه که با باور عمومی بیگانه بود.

در این نمونه‌ها، رقابت بر سر روایت درواقع رقابت بر سر تفسیر رخداد است. هنگامی که یک دولت بتواند چارچوب تفسیر یک جنگ، شورش یا فتح را تثبیت کند، نه فقط گذشته بلکه ارزیابی آینده از مشروعیت و امکان مقاومت را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ بنابراین، مدیریت حافظه تاریخی را می‌توان سازوکاری دیرپا برای اثرگذاری بر تصمیم‌های سیاسی بعدی دانست.

تحقیر، تمسخر و حمله به حیثیت شخصی یا جمعی دشمن نیز سابقه‌ای طولانی دارد و نباید آن‌را با حاشیه‌نویسی لفظی اشتباه گرفت. در جوامعی که آبرو، نام و شرف، عناصر

اصلی نظم سیاسی و رزمی بودند، حمله به اعتبار شخصی می‌توانست رفتار راهبردی را منحرف کند. در حماسه‌ها و تواریخ یونانی و عربی، رجزخوانی و تحقیر لفظی صرفاً هیجان فردی نیست؛ هدف آن برانگیختن دشمن به واکنش عجولانه و خروج از حسابگری است. در جنگ‌های قبیله‌ای عرب، هجو و شعر سلاحی مؤثر بود. شاعر قبیله می‌توانست با هجو دشمن، او را وادار به واکنش کند یا با مدح خودی، حیثیت گروه را ترمیم کند. در صدر اسلام و سده‌های نخستین اسلامی، این سنت به شکل تازه‌ای ادامه یافت و در کنار خطابه و نامه‌نگاری، به میدان رقابت بر سر اعتبار بدل شد. در اروپای قرون وسطی، اتهام بزدلی، خیانت یا نقص شرافت برای واداشتن شوالیه یا شاهزاده به نبرد نامناسب به کار می‌رفت. گاه حتی فرستادن اشیای نمادین اهانت‌آمیز، مانند ابزارهای زنانه یا جامه‌های تحقیرآمیز، برای تحریک طرف مقابل ثبت شده است. مغولان و تیموریان نیز، هرچند کمتر در چارچوب ادبیات شوالیه‌گری، از اهانت آیینی و شکستن حیثیت دودمانی استفاده می‌کردند؛ تصرف نمادها، نشاندن مدعی بر تختی جعلی، یا واداشتن دشمن به انجام تشریفات خاص، همگی به این معنا بود که طرف مقابل نه فقط شکست خورده، بلکه از جایگاه طبیعی خود پایین کشیده شده است. چنین حمله‌ای به حیثیت، اگر درست زمان‌بندی می‌شد، می‌توانست فرد یا جمعی را به تصمیم‌های پرخطر وادار کند که از نظر نظامی به زیان خودشان بود.

یکی از کارآمدترین تاکتیک‌های تاریخی، کنترل صحنه‌ی تسلیم و مذاکره بوده است؛ یعنی تبدیل گفت‌وگو، امان، گروگان‌گیری، یا تشریفات بیعت به فرایندی که طرف مقابل را از نظر روانی و سیاسی خلع سلاح کند. در جهان باستان، گروگان‌های اشرافی نقشی دوگانه داشتند: تضمین وفاداری و تربیت نخبگان در چارچوب فرهنگی قدرت غالب. روم در این کار بسیار ماهر بود. شاهزادگان اقوام تابع یا همسایه به روم فرستاده می‌شدند، در آنجا باشکوه و نظم رومی آشنا می‌شدند و وقتی بازمی‌گشتند، اغلب هم حامل نوعی شیفتگی نسبت به نظم امپراتوری بودند و هم در شبکه‌ای از وابستگی قرار می‌گرفتند. (میلز، ۱۳۹۰. فصل ۶) در ایران و سپس در دولت‌های اسلامی نیز گروگان یا «میزبانی محترمانه» برای مهار خاندان‌های رقیب رایج بود. (حسن‌زاده، ۱۳۹۱. فصل ۳) در بیزانس، تشریفات دربار خود یک ابزار جنگی بود؛ سفرای خارجی بانظمی چنان پیچیده و با صحنه‌آرایی‌ای چنان باشکوه روبه‌رو می‌شدند که باید قدرت امپراتوری را نه فقط بفهمند بلکه حس کنند. این کارکرد را مورخان بسیاری گزارش کرده‌اند: پذیرایی دقیق،

فاصله‌گذاری حساب‌شده، ورودهای کنترل‌شده، نمایش ثروت و ابهام عمدی در دسترسی به امپراتور. در چین امپراتوری نیز نظام خراج و آیین ادای احترام، تنها سازوکاری مالی یا دیپلماتیک نبود؛ این تشریفات به سفیران و حاکمان پیرامونی یادآور می‌شد که چگونه باید نظم منطقه‌ای را ببینند و جایگاه خود را در آن تعریف کنند. در عصر جدید، مراسم امضای معاهدات، رژه‌ی نیروهای فاتح در پایتخت‌های مغلوب و بازطراحی نمادین فضاهای شهری، ادامه‌ی همین منطق بود. وقتی ناپلئون وارد شهرهای مغلوب می‌شد یا پس از جنگ‌های پروس، ورود پیروزمندان به پاریس در ۱۸۷۱ رخ می‌داد، این فقط جابه‌جایی نیرو نبود؛ صحنه‌ای بود که باید برای مردمان شهر، نخبگان و اروپا تصویری تازه از نسبت قدرت بسازد. (برستاین، ۱۳۹۴. فصل اول)

مشروعیت، روایت و تداوم تاریخی اثرگذاری بر ذهن

بهره‌برداری از مذهب و زبان عدالت، از قدیم تا پایان قرن نوزدهم، نه به‌صورت مقدمه‌های نظری، بلکه در قالب تاکتیک‌های دقیق مشروعیت‌سازی و نامشروع کردن دشمن دیده می‌شود. شاهان آشوری شورش را نه مخالفتی سیاسی، بلکه اخلال در نظم مورد حمایت خدایان جلوه می‌دادند. هخامنشیان نیز در بیستون، مخالف را «دروغ‌گو» می‌نامند؛ یعنی دشمن پیش از آنکه خصمی نظامی باشد، برهم زننده‌ی نظم راستین است. این زبان کارکردی روشن داشت: اگر دشمن با «دروغ» و «بی‌نظمی» تعریف شود، سرکوب او برای جمعیت‌های تابع معقول‌تر جلوه می‌کند. (فرخ، ۱۳۹۲. فصل دوم) در چین، هر سلسله‌ی نوظهور می‌کوشید نشان دهد که فرمان آسمان از دودمان پیشین برگرفته شده و به او منتقل شده است. این فقط ادعایی فلسفی نبود؛ بلایای طبیعی، شورش‌ها، فساد دربار و شکست‌های نظامی در قالب شواهدی تفسیر می‌شدند که می‌توانستند پیوستگی ذهنی مردم با حکومت را فرسوده کنند. (هال، ۱۳۸۷، فصل ۲) در جهان اسلام، اعلان جهاد، خطبه به نام فرمانروا و نسبت دادن خروج رقیب به تاریکی، بدعت یا ظلم، ابزارهایی برای جهت دادن به ادراک بودند. در جنگ‌های صلیبی، هر دو سو با زبان دینی عمل می‌کردند: در غرب، موعظه‌های پای و وعده‌های آمرزش، خشونت را در قالب وظیفه‌ی مقدس بازنویسی می‌کرد؛ در شرق اسلامی، دفاع از حرمین یا سرزمین‌های اسلامی، با مفاهیم حیثیت دینی و عدالت گره می‌خورد. در دوره اصلاحات دینی و جنگ‌های مذهبی اروپا، جزوه‌ها و خطابه‌ها طرف مقابل را نه‌فقط رقیب سیاسی بلکه دشمن حقیقت و عامل فساد کیهانی می‌ساختند. حتی در قرن نوزدهم که دولت‌های ملی و زبان سکولارتر حقوق و

تمدن گسترش یافت، همین منطق با واژگانی تازه ادامه پیدا کرد: قدرت‌های استعماری عملیات خود را با زبان «تمدن»، «نظم»، «سرکوب بربریت» یا «حمایت از اقلیت‌ها» توضیح می‌دادند. در اینجا نیز مقصود صرفاً اقناع بیرونی نبود؛ این زبان باید سرباز، مالیات‌دهنده، متحد و ناظر بی‌طرف را در وضعیتی قرار می‌داد که خشونت دولت برایش قابل‌قبول یا حتی ضروری به نظر برسد.

مهار حافظه و ثبت رسمی رویدادها، از مهم‌ترین میدان‌های نبرد بر سر ادراک بوده است. هر فرمانروایی که بتواند روایت رسمی از نبردی معین را تثبیت کند، بخشی از آینده را در اختیار می‌گیرد. سنگ‌نوشته‌ها، سالنامه‌ها، تواریخ درباری، اشعار حماسی و بعدها روزنامه‌ها، همگی ابزارهای این نبرد بودند. در کتیبه‌ی بیستون، داریوش نه‌فقط پیروزی‌هایش را برمی‌شمارد، بلکه چارچوبی برای فهم آن‌ها می‌دهد؛ مخالفانش «دروغ‌زن» هستند اعاده‌کننده‌ی نظم. این چارچوب حافظه‌ی سیاسی می‌سازد. در جهان یونانی و رومی، مورخان نزدیک به قدرت یا سنت‌های نخبگانی، تصویر نبردها و فرماندهان را به‌گونه‌ای می‌ساختند که آیندگان نیز همان الگوهای فضیلت و خطا را ببینند. سزار در «شرح جنگ‌های گال» با نوشتن روایت خویش، نه‌تنها برای مردم روم گزارش داد، بلکه از خود چهره‌ی فرمانده‌ای خویشتن‌دار، منطقی و ناگزیر از جنگ ساخت. در سده‌های اسلامی، تواریخ درباری، فتح‌نامه‌ها و اشعار مدحی، به‌طور منظم همین کار را انجام می‌دادند. عثمانیان در ظفرنامه‌ها و تاریخ‌نگاری رسمی، فتوحات را در زنجیره‌ای از نصرت الهی در خدمت خداوند جلوه می‌دادند. در اروپا از قرن هفدهم به بعد، با افزایش بوروکراسی و چاپ، دولت‌ها توانستند سریع‌تر و منظم‌تر نسخه‌ی رسمی رویدادها را منتشر کنند. بولتن‌های نظامی ناپلئون، گزارش‌های جنگ کریمه و روایت‌های رسمی جنگ‌های اتحاد آلمان، همه نشان می‌دهند که میدان نبرد دیگر فقط محل رویارویی نیروها نیست؛ پس از پایان نبرد، نزاعی تازه بر سر اینکه «چه اتفاقی افتاد» آغاز می‌شود. این تاکتیک هرچه به قرن نوزدهم نزدیک‌تر می‌شویم اهمیت بیشتری می‌یابد، زیرا سرعت گردش روایت‌ها و شمار مخاطبان بیشتر می‌شود، اما ریشه‌اش در همان کتیبه‌ها و سالنامه‌های کهن است. محاصره، بیش از آنکه صرفاً یک فن مهندسی و لجستیکی باشد، آزمایشگاهی برای روش‌های اثرگذاری بر ذهن بود. شهر محصور جایی است که ترس، گرسنگی، شایعه، امید و خیانت به هم می‌پیوندند. از روزگار آشور و بابل تا دوره‌ی جدید، محاصره‌گران می‌دانستند که اگر بتوانند قبل از شکستن دیوار، روحیه‌ی مدافعان را بشکنند، هزینه‌ی

تصرف به شدت کاهش می‌یابد. نصب سرهای بریده، نمایش اسیران، فریاد زدن نام فرماندهان تسلیم‌شده و وعده‌ی امان برای کسانی که در را بگشایند، ابزارهای رایج محاصره بود. رومیان در محاصره‌ها غالباً راه‌های امید را می‌بستند و به‌طور هم‌زمان، امکان بخشش فردی را برای خائن‌ان یا واسطه‌ها باز می‌گذاشتند. در محاصره‌ی اورشلیم ۷۰ میلادی، اعمال تیتوس و گزارش یوسفوس نشان می‌دهد که چگونه نمایش قدرت، شکاف‌های داخلی مدافعان و استفاده از گرسنگی، با هم کار می‌کردند. (کلی، ۱۴۰۱. فصل ۱: رعب و وحشت) در سده‌های میانه، منجنیق‌ها فقط سنگ و آتش پرتاب نمی‌کردند؛ گاه‌نامه، اجساد، یا اشیای نمادین نیز به درون شهر فرستاده می‌شد تا هراس یا بیماری یا یأس ایجاد شود. مغولان در محاصره‌ها از شایعه، نمونه‌سازی تنبیهی و بهره‌گیری از مهندسان اسیر استفاده کردند و به شهرها می‌فهماندند که مقاومت نه‌فقط به شکستن دیوار بلکه به نابودی جمعیت خواهد انجامید. در مقابل، مدافعان نیز به‌همان اندازه بر صحنه‌آرایی کار می‌کردند: برپا نگه داشتن مراسم مذهبی، نمایش ذخایر غذا حتی وقتی اندک بود و مجازات علنی شایعه‌سازان یا مذاکره‌کنندگان پنهانی. در محاصره‌های اوایل دوران جدید، به‌ویژه در جنگ‌های مذهبی و سپس جنگ‌های ناپلئونی، اعلامیه‌ها و برگه‌های چاپی نیز به این میدان افزوده شد. فرمانده محاصره‌گر می‌کوشید مردم شهر را علیه حاکمان‌شان بشوراند؛ مدافعان می‌کوشیدند سختی را به نشانه‌ی افتخار و پایداری بدل کنند.

تاکتیک بهره‌گیری از زمان، ریتم و فرسایش روانی، اگرچه کمتر در قالب رویدادی چشمگیر ثبت می‌شود، در بسیاری از فتوحات تعیین‌کننده بوده است. فرماندهان چابک کوچرو و سواره، به‌ویژه در استپ‌های اوراسیا، فهمیده بودند که گاه بهترین راه شکستن دشمن، ندادن فرصت استراحت، اطمینان و تعیین تکلیف است. هونها و سپس مغولان با حملات مکرر، تغییر مداوم مسیر و عدم حضور در میدان نبرد نهایی در زمان مطلوب دشمن، اعصاب او را فرسوده می‌کردند. دشمن کشاورز، شهری یا سنگین اسلحه، در چنین وضعی نه‌فقط خسته، بلکه از نظر ذهنی پریشان می‌شود، زیرا نمی‌تواند چرخه‌ی روز و شب، پیشروی و توقف و امید و ناامیدی را تنظیم کند. در فتوحات عربی سده‌ی هفتم نیز، سرعت حرکت و استفاده از خلأهای ناشی از فرسودگی دو ابرقدرت روم و ساسانی، به‌نوعی از جنگ مربوط بود که در آن ضربه‌ی روانی ظهور نیرویی سریع و انعطاف‌پذیر، با ضعف ادراکی حریف پیوند خورد. در اوایل دوران جدید، سواره‌نظام‌های سبک تاتار، قزاق یا عثمانی بارها با یورش‌های پی‌درپی، سوزاندن مناطق پیرامونی شهرها و ایجاد ناامنی

ممتد، جمعیت‌ها و سپاه‌ها را از آرامش و تمرکز محروم کردند. این تاکتیک از جنس پیروزی نمایشی فوری نیست؛ برعکس، اثرش از تداوم می‌آید. وقتی جامعه‌ای هفته‌ها یا ماه‌ها نتواند خطر را مکان‌مند و زمان‌مند کند، شایعه‌پذیرتر، فراری‌تر و آماده‌تر برای تسلیم می‌شود. در قرن نوزدهم نیز، هرچند ابزارها تغییر کرده بود، منطق فرسایش روانی پابرجا ماند: راهپیمایی‌های اجباری، گلوله‌باران‌های پراکنده اما ممتد و فشار دائمی بر خطوط ارتباطی، همگی برای این به کار می‌رفت که طرف مقابل هیچ‌گاه احساس کنترل و قطعیت نکند.

از سده‌های هجدهم و نوزدهم به بعد، با گسترش بوروکراسی، سواد و رسانه‌های چاپی، برخی شیوه‌های بسیار کهن در مقیاسی تازه بازآرایی شدند. دولت‌ها دیگر فقط با نخبگان یا شهرهای محصور سروکار نداشتند؛ باید افکار لایه‌های وسیع‌تر جمعیت، سربازان و وظیفه، بازارها و ناظران فراملی را نیز مدیریت می‌کردند. با این حال، اگر دقیق نگاه کنیم، همان تاکتیک‌های قدیمی با ابزارهای نوین پیاده شد. ناپلئون از گزارش‌های ارتش برای ساختن تصویر شکست‌ناپذیری استفاده کرد، اما این در اصل ادامه‌ی همان سنت کتیبه و ظفرنامه بود. بریتانیا در جنگ‌های استعماری با برجسته کردن «نظم»، «پیشرفت» و «مجازات یاغی» افکار عمومی داخلی و مستعمراتی را شکل می‌داد و هم‌زمان با نمایش آیینی قدرت، از رژه‌ها، یونیفرم‌ها، مدال‌ها و نقشه‌های منتشرشده برای ساختن حس اجتناب‌ناپذیری امپراتوری بهره می‌گرفت. در جنگ‌های وحدت ایتالیا و آلمان، روزنامه‌ها، تصاویر چاپی و گزارش‌های رسمی، پیروزی‌ها را به سرمایه‌ی ملی تبدیل می‌کردند و شکست‌ها را در زبان «فداکاری» یا «خیانت» بازتفسیر می‌نمودند. حتی در جنگ داخلی آمریکا می‌توان دید که شایعه، روزنامه، تصویر، تلگراف و اعلان عمومی، همان میدان کهن اثرگذاری بر ذهن را در مقیاس توده‌ای بازتولید کرده‌اند. (کوریک، ۱۳۹۲. فصل ۴: جبهه غرب) بنابراین پایان قرن نوزدهم نقطه‌ی گسست کامل نیست؛ بیشتر باید آن‌را لحظه‌ای دانست که روش‌های دیرپای اثرگذاری بر ادراک، وارد زیرساخت‌های ارتباطی تازه شدند.

بحث و نتیجه‌گیری

بررسی نمونه‌های تاریخی این پژوهش نشان می‌دهد که اثرگذاری بر ادراک و تصمیم‌گیری، در شمار قابل‌توجهی از منازعات پیشامدرن و تا پایان قرن نوزدهم، در کنار قدرت مادی به کار گرفته شده است. با این حال، شواهد بررسی‌شده نشان نمی‌دهد که بازیگران تاریخی مفهوم مدرن «جنگ‌شناختی» را به معنای امروزی در اختیار داشته‌اند.

آنچه می‌توان از مقایسه تاریخی استخراج کرد، وجود برخی سازوکارهای تکرارشونده برای اثرگذاری بر ادراک و رفتار است.

یافته‌های پژوهش را می‌توان در شش الگوی اصلی خلاصه کرد. نخست، نمایش قدرت و فریب از طریق تغییر فاصله میان توان واقعی و توان ادراک‌شده، بر برآورد دشمن اثر می‌گذاشت. دوم، خبر، شایعه و آوازه، محیط اطلاعاتی تصمیم‌گیری را پیش از مواجهه مستقیم با دشمن شکل می‌دادند. سوم، خشونت نمایشی و رحمت حساب‌شده از طریق تغییر هزینه ادراک‌شده مقاومت و تسلیم، مسیر انتخاب مخاطب را تحت تأثیر قرار می‌دادند. چهارم، نفوذ و تحریک شکاف‌های داخلی با فرسایش اعتماد، ظرفیت اقدام جمعی دشمن را تضعیف می‌کرد. پنجم، نمادها، آیین‌ها، مذهب و زبان مشروعیت، قدرت مادی را به قدرتی معنادار و قابل‌پذیرش تبدیل می‌کردند. ششم، کنترل روایت و حافظه تاریخی، امکان اثرگذاری بر تفسیر رخدادها و تصمیم‌های سیاسی بعدی را فراهم می‌ساخت.

بر این اساس، الگوی تحلیلی پیشنهادی پژوهش را می‌توان در رابطه «تاکتیک تاریخی: سازوکار اثرگذاری بر ادراک یا تصمیم ← پیامد سیاسی یا نظامی» خلاصه کرد. مقایسه نمونه‌های آشوری، هخامنشی، چینی، رومی، اسلامی، بیزانسی، مغولی، عثمانی و اروپایی نشان می‌دهد که تکرار تاریخی این رابطه، بیشتر در سطح کارکرد و سازوکار قابل مشاهده است و نه در سطح یکسانی ابزار یا زبان سیاسی.

بنابراین، یافته اصلی پژوهش آن است که تحول تاریخی شیوه‌های اثرگذاری بر ذهن را بهتر است نه به‌صورت جایگزینی کامل روش‌های قدیمی با روش‌های جدید، بلکه به‌عنوان فرایندی از تداوم، بازآرایی و گسترش مقیاس درک کرد. با گسترش سواد، بوروکراسی، چاپ و شبکه‌های ارتباطی در سده‌های هجدهم و نوزدهم، برخی تاکتیک‌های دیرپای اثرگذاری بر ادراک وارد زیرساخت‌های ارتباطی گسترده‌تری شدند. از این منظر، پایان قرن نوزدهم را می‌توان نقطه‌ای مهم در تغییر مقیاس و سازمان‌یافتگی این شیوه‌ها دانست، نه الزاماً آغاز اثرگذاری شناختی بر جنگ.

درنهایت، این پژوهش نشان می‌دهد که مطالعه تاریخی جنگ‌شناختی، در صورتی که میان اصطلاح مدرن و کارکردهای تاریخی تمایز قائل شود، می‌تواند پیوندی میان مطالعات معاصر جنگ‌شناختی و تاریخ نظامی ایجاد کند. بررسی دقیق‌تر هر یک از الگوهای

شناسایی شده در یک تمدن یا دوره تاریخی مشخص، می‌تواند موضوع پژوهش‌های بعدی باشد.

توصیه‌های کلیدی برای سیاست‌گذاران دفاعی

۱. آموزش جنگ‌شناختی و سواد شناختی در سطوح مختلف فرماندهی و

تصمیم‌گیری دفاعی نهادینه شود.

۲. مطالعات تاریخی جنگ به‌عنوان یکی از منابع طراحی راهبردهای شناختی

مورد استفاده قرار گیرد.

۳. همکاری میان نهادهای دفاعی و مراکز دانشگاهی برای توسعه پژوهش‌های

میان‌رشته‌ای در حوزه جنگ‌شناختی گسترش یابد.

تشکر و قدردانی

این پژوهش با پیشنهاد، حمایت و پشتیبانی اداره جنگ نرم نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران انجام شده است و نگارندگان از حمایت‌های علمی و پژوهشی آن اداره در شکل‌گیری و پیشبرد این طرح صمیمانه قدردانی می‌کند.

همچنین، نگارندگان مراتب سپاس خود را از پلتفرم طاقچه ابراز می‌دارند. در هفته‌هایی که به‌دلیل محدودیت‌های ناشی از قطعی اینترنت و تعطیلی کتابخانه‌ها به علت رخداد جنگ تحمیلی، دسترسی به منابع علمی و تاریخی با دشواری همراه بود، امکان استفاده از منابع کتابخانه‌ای دیجیتال این پلتفرم نقش حیاتی در تداوم فرایند پژوهش و دسترسی به بخش مهمی از منابع مورد نیاز ایفا کرد.

تضاد منافع

نگارندگان اعلام می‌کنند که در انجام این پژوهش هیچ‌گونه تضاد منافع مالی، سازمانی یا شخصی که بتواند بر فرایند انجام پژوهش، تحلیل داده‌ها یا نتایج آن اثرگذار باشد، وجود نداشته است. حمایت اداره جنگ نرم نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران صرفاً در قالب پیشنهاد و پشتیبانی از اجرای طرح پژوهشی بوده و در تحلیل یافته‌ها، نگارش مقاله و نتیجه‌گیری‌های علمی مداخله‌ای نداشته است.

منابع

منابع فارسی

- حسن‌زاده، ا. (۱۳۹۱). تاریخ ایران در عهد خوارزمشاهیان. تهران: نشر پارسه.
[/https://taaghche.com/book/219573](https://taaghche.com/book/219573)
- فرخ، ک. (۱۳۹۲). کورش، داریوش و امپراتوری هخامنشیان (جلد ۴). تهران: نشر وزرا.
[/https://taaghche.com/book/10774](https://taaghche.com/book/10774)
- متین، پ. (۱۳۹۹). درفش ایرانیان. تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
[/https://taaghche.com/book/132269](https://taaghche.com/book/132269)

منابع انگلیسی

- Ami, P. (1360). Solh-e Rumi [Pax Romana] (A. Karimi Hakkak, Trans). Mazyar Publications. [In Persian]. <https://taaghche.com/book/42555/>
- Biel, T. (1385). Janghā-ye Salibi [The Crusades] (S. Sami, Trans). Qoqnoos Publications. [In Persian]. <https://taaghche.com/book/216759/>
- Berstein, S. (1394). Tarikh-e Orupā az Qarn-e Nozdahom tā Avāyel-e Qarn-e Bist-o-Yekom [History of Europe from the Nineteenth Century to the Early Twenty-First Century]. Sales Publications. [In Persian]. <https://taaghche.com/book/62367/>
- Foucault, M. (1401). Morāqebāt va Tanbih [Discipline and Punish] (A. Jahāndideh, Trans). Ney Publications. [In Persian]. <https://taaghche.com/book/138590/>
- Collins, P. (1399). Tandishhā-ye Kākhā-ye Āshuri [Statues of Assyrian Palaces] (A. Āriyānpour, Trans). Ariamaneh Publications. [In Persian]. <https://taaghche.com/book/163591/>
- Kelly, K. (1401). Āshenāyi bā Imperātori-ye Rum [Introduction to the Roman Empire] (Kh. Bahāri, Trans). Farhang-e Moaser Publications. [In Persian]. <https://taaghche.com/book/197849/>
- Korik, J. (1392a). Imperātori-ye Bizāns [The Byzantine Empire] (M. Haghighatkāh, Trans). Qoqnoos Publications. [In Persian]. <https://taaghche.com/book/196342/>
- Korik, J. (1392b). Jang-e Dākheli-ye Āmrikā [The American Civil War] (F. Hosseini Roozbehāni, Trans). Qoqnoos Publications. [In Persian]. <https://taaghche.com/book/161681/>
- Xenophon. (1387). Zendeḡi-ye Kourosh [Cyropaedia] (A. Tahāmi, Trans). Negah Publications. [In Persian]. <https://taaghche.com/book/14723/>
- Matyszak, P. (1394). Legioner [Legionary] (F. Javāherkalām, Trans). Qoqnoos Publications. [In Persian]. <https://taaghche.com/book/220651/>
- Nardo, D. (1389). Yunān-e Bāstān [Ancient Greece] (M. Haghighatkāh, Trans). Qoqnoos Publications. [In Persian]. <https://taaghche.com/book/196343/>

- Hall, A. (1387). Chin-e Bāstān [Ancient China] (M. Haghighatkhāh, Trans). Qoqnoos Publications. [In Persian]. <https://taaghche.com/book/187769/>
- Hall, M. (1392). Imperātori-ye Moghol [The Mongol Empire] (N. Mirsaedi, Trans). Qoqnoos Publications. [In Persian]. <https://taaghche.com/book/181699/>
- Harvey, B. (1390). Attila: Rahbar-e Hunhā [Attila: Leader of the Huns] (R. Alizadeh, Trans). Qoqnoos Publications. [In Persian]. <https://taaghche.com/book/220795/>
- Samsar, M. (1397). Honar-e Jang-e Sun Tzu [The Art of War of Sun Tzu]. Jami Publications. [In Persian]. <https://taaghche.com/book/68682/>
- Kümin, B. (Ed). (2018). *The European World 1500–1800: An Introduction to Early Modern History* (3rd ed). Routledge. <https://doi.org/10.4324/9781003140801>